



اسفندیار بهاری

مبارزه برای ارج شناسی

پایان تاریخ و جهانشمولی لیبرالیسم (بخش اول)

ارسطو بندگی را برای زندگی اجتماعی ضرور می‌دانست و آن را حالت طبیعی مردم بیخرد به حساب می‌آورد. این پیش بعدها از راه افکار نورماس آکوئیناس (۱۲۲۵ - ۱۲۷۲) در الهیات مسیحی گنجانده شد. آکوئیناس بندگی را نتیجه گناه نخستین» یا معصیت جبلی بشر دانسته و کلیسای کاتولیک نیز لزوم آن را تأیید می‌کرد. با آغاز عصر روشنگری بحث درباره بندگی رونق مجدد یافت و از قرن هفدهم به بعد، برخی از فیلسوفان اروپایی در مبنای عقلی و اخلاقی بندگی تردید کردند. به نظر روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) کسی که اربابی کند نمی‌تواند انسانی آزاد باشد. هابز با آنکه بندگی طبیعی می‌دانست و آدمیزادگان را به «وحشی» و «عادی» تقسیم می‌نمود، معتقد بود که هدف تاریخ، آن است که این نابرابری را در جامعه بشری به تدریج در چند مرحله از میان ببرد. ولی هم او و هم کانت این مسأله را از حوزه اخلاق اجتماعی به حیطه اخلاق فردی کشاندند و بر آن شدند که ستیزه اصلی میان ارباب و بنده، نه در جهان خارج، بلکه در درون وجدان خود انسان روی می‌دهد و انسان آزاد کسی است که عقل را بر نفس خویش فرمانروا کند. هگل برقراری رابطه میان ارباب و بنده را نخستین مرحله سیر تاریخی اندیشه و زندگی اجتماعی بشر می‌دانست و معتقد بود که با تحول

می‌رود و سرانجام به عقل می‌رسد. هگل بندگی را مرحله‌ای ضرور در تکامل تاریخی انسان می‌دانست و بر این باور بود که آزادی بنده تنها در فرجام جریانی پیچیده و دور و دراز به دست می‌آید. کتاب «پدیده‌شناسی» با شرح پیدایی بندگی در تاریخ آغاز می‌شود و با اعتلاء بنده به پایه خودآگاهی به پایان می‌رسد. از دیدگاه هگل تاریخ با همین مرحله آغاز می‌شود و فهم فلسفه تاریخ، بدون فهم این مرحله ممکن نیست زیرا همه عناصر تحولات بعدی تاریخی در رابطه میان ارباب و بنده نهفته است. انسان پس از احراز خودآگاهی و در حالت بندگی از سه مرحله می‌گذرد، مرحله رواقی، مرحله شکاکیت و مرحله‌ای که هگل آن را آگاهی اندوهبار می‌نامد. در مرحله رواقی، بنده در شوق و کوششی که برای آزادی دارد، خویش را از «پروای آسایش و زندگی مادی» می‌رهاند و از هر چه رنگ تعلق دارد می‌گسلد. از این‌رو چون دیگر از هیچ چیز، از جمله از ارباب و شکنجه و آزار او نمی‌ترسد، چه «بر سر بر باشد و چه در زنجیر» خود را آزاد حس می‌کند. ولی پیداست که آزادی او تنها جنبه ذهنی دارد زیرا این وارستگی و بی‌نیازی او را در عمل از بند فرمانبرداری نمی‌رهاند و او همچنان بنده می‌ماند. کناره‌گیری او از جهان و جهانیان، اندیشه‌اش را بیش از پیش انتزاعی با به گفته هگل

پرسشهایی از این‌گونه که حقیقت با خوبی چیست پاسخهایی کلی و مبهم می‌دهد و به همین دلیل که پاسخهای او جنبه کلی و مبهم دارد خود در جهان واقع برای آنها مصداقی نمی‌یابد. این است که کم‌کم از مفاهیمی چون حقیقت و خوبی و فرزاندگی و فضیلت، دچار ملال می‌شود و این سرآغاز شکاکیت و نیست‌انگاری (نیگیلیسم) یعنی مرحله دوم است که در آن بنده، واقعیت جهان را یکسره نفی می‌کند و همه چیز، از جمله آزادی، را در جهان موهوم می‌انگارد. ولی این حالت او را ناآرام‌تر می‌گرداند چون متضمن تناقض است: از یک سوی ذهن او جهان را پوچ می‌داند و از سوی دیگر آگاهی آن از این پوچی برایش پوچ نیست، بلکه حقیقت دارد. اصول اخلاق را بی‌اعتبار می‌داند اما خود براساس اصول اخلاقی رفتار می‌کند. پس گفتار و کردار او پیوسته با هم ناسازگار درمی‌آیند و روح او دچار پریشانی و دوگانگی می‌شود. در مرحله رواقی، روح بنده دست‌کم با خود یگانه بود زیرا بنده با آنکه خود را از جهان بی‌نیاز می‌دانست واقعیت آن را انکار نمی‌کرد ولی در مرحله شکاکیت، بنده واقعیت جهان را یکسره انکار می‌کند و در عین حال خود در گیرودار این واقعیت، جویای آزادی و آرامش است. در مرحله رواقی، دوگانگی در وجود دو تن یعنی ارباب و بنده تجسم می‌یافت

بنده باشد متمرکز است.

از این دوگانگی یا دوپارگی روح، مرحله سوم یعنی حالت «آگاهی اندوهبار» پیدا می‌شود. در این مرحله انسان به دین پناه می‌برد تا یگانگی روحی خویش را باز جوید. هگل شرح می‌دهد که ذهن آزاد چگونه در اوضاع آشفته و ناپایدار عصر کهن، در پی ثبات و آرامش می‌گردد و چگونه کلیسا می‌کوشد تا میان واقعیت یا حقیقت ابدی و نایمنی ذهنی انسان، رابطه‌ای برقرار کند ولی ذهن آزاد از مسیحیت نیز خرسند نمی‌شود بلکه برعکس چون با عاطفه دینی درمی‌آمیزد رنج و تملخی دوپارگی روح را بیشتر احساس می‌کند. پس به تلاش و جستجو خود ادامه می‌دهد تا سرانجام به عقل دست می‌یابد و به یاری آن با واقعیت یگانه می‌شود و این همزمان با آغاز عصر روشنگری، با آغاز دوره اصلاح (رفورم) و رستاخیز فکری (رنسانس) در تاریخ اروپاست که به عقیده هگل نشانه آغاز «حکومت مطلق عقل» بر زندگی آدمی است.

کوزو تنها راه پرمایه نمودن اندیشه فرانسوی و رهانیدن آن را از بند خرده‌نگری و بینش سطحی، بازگشت به هگل می‌دانست.

الکساندر کوزو که در سال ۱۹۲۰ شوروی را ترک و به فرانسه رفت، با تعبیر فلسفه هگل بر تاریخ اندیشه معاصر فرانسه تأثیری تعیین‌کننده نهاد. کوزو تنها راه پرمایه نمودن اندیشه فرانسوی و رهانیدن آن را از بند خرده‌نگری و بینش سطحی، بازگشت به هگل می‌دانست. کوزو فلسفه هگل را مظهر کمال عقل یا «عقل مطلق» انسان می‌دانست او از فلاسفه انتظار داشت، تا مقام یک فیلسوف راستین چگونگی سلوک خود را برای رسیدن به عقل مطلق شرح دهند. به نظر او هگل در «پدیده‌شناسی روح» این انتظار را برآورده است. اما شرح سلوک عقل بی‌شرح تاریخ جهانی ممکن نیست. بدین جهت «پدیده‌شناسی روح» در عین حال تاریخ جهانی نیز هست. فهم تاریخ جهانی هم نیازمند فهم اجزاء و مواد سازنده آن است. مواد سازنده یا «مصالح» تاریخ انسانها هستند. پس در واپسین تحلیل، «پدیده‌شناسی» پژوهشی در انسان‌شناسی است یا به گفته «کوزو»؛ «پدیده‌شناسی روح» توصیف انسان از لحاظ پدیده‌شناسی به معنای اخص این اصطلاح است و موضوع آن عبارت است از انسان به عنوان یک پدیده وجودی؛ یعنی انسان بدانگونه که پدیدار می‌شود. به تعبیر «کوزو» مسأله اصلی در فلسفه

پرسش که گوهر انسانیت در چیست، پاسخ می‌داد: «من می‌اندیشم پس هستم» هگل این پاسخ را قانع‌کننده نمی‌یابد، خاصه که دکارت بیشتر فکر خود را به روی مفهوم «می‌اندیشم» متمرکز کرد ولی از «من» غافل ماند، یعنی او تنها «آگاهی» را گوهر انسانی دانست اما از «خودآگاهی» چیزی نگفت. بیگمان هستی انسان، بی‌آگاهی یعنی بدون شناسائی او از جهان خارج و محیط زندگیش ممکن نیست. ولی این هستی برای آنکه برآستی خصلت انسانی داشته باشد و بویژه برای آنکه به «هستی فلسفی» مبدل شود، به خودآگاهی نیز نیاز دارد و انسان برای آنکه به خودآگاهی برسد به «خود» نیاز دارد، یعنی به چیزی که مختص او باشد و به او این توانائی را ببخشد که بگوید «من».

به عقیده هگل نخستین مرحله بروز آگاهی، احساس یا به قول او، یقین حسی است حس، وسیله برخورد و ارتباط انسان با چیزهای جهان است. به یاری حس است که انسان از هستی چیزها در جهان آگاه می‌شود. ولی حس این عیب را دارد که انسان را در محسوسات، یعنی در چیزهای مادی که موضوع آن است، جذب می‌کند. انسان پای‌بند حواس، پیوسته در اندیشه چیزهاست و از خویش بی‌خبر است. برای آنکه از این بی‌خبری درآید باید عاملی به جز دستگاه حواس و محسوسات در این میان دخالت کند. این عامل، آرزو یا میل است که همچنان زائیده حس اوست و بر اثر نبودن چیزی که برای زندگی انسان لازم است، همچون خوراک یا پوشاک و جز آن، حاصل شود. آرزو یا میل، انسان را «به خود آورد» یعنی او را از حالت شیفتگی با فرورفتگی در محسوسات می‌رهاند و آگاهی می‌کند که از محسوسات جداست، یا به عبارت هگل، او را متوجه می‌کند که چیز محسوس، «جز من» یعنی واقعیتی بیرونی و «موضوع» آگاهی اوست.

هگل بندگی را مرحله‌ای ضرور در تکامل تاریخی انسان می‌دانست و بر این باور بود که آزادی بنده تنها در فرجام جریانی پیچیده و دور و دراز به دست می‌آید.

آرزو انسان را به کوشش در راه برآوردن آن وامی‌دارد و بدینسان زندگی او با کار همراه می‌شود. با کار است که انسان از پایگاه بودن به پایگاه شدن می‌رسد و با شدن است که زمان و تاریخ پدید می‌آید. لیکن آرزو تا زمانی که موضوعش چیز مادی است جنبه حیوانی دارد و آرزوی حیوانی

هیچگاه خودآگاه نمی‌شوند چون هرگز آرزو و میلی ندارند. ولی حیوان نیز که دارای میل است هیچگاه به مرحله خودآگاهی نمی‌رسد، زیرا میل او چون به چیزهای مادی تعلق می‌گیرد او را به جهان خارج وابسته و نیازمند می‌کند تنها آرزوی معنوی، یا به گفته «کوزو» آرزوی که موضوعش آرزوی دیگر است، رابطه انسان به خودآگاهی است و نخستین شکل این آرزو در تاریخ، آرمجونی است، این

ذهن بنده پیش از آنکه به خودآگاهی برسد از مراحل سه گانه رواقیگری و شکاکیت و آگاهی اندوهبار می‌گذرد. مرحله سوم، که همان روزگار مسیحیت است با انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون پایان می‌گیرد. ناپلئون جریانی تکامل تاریخ انسان را به فرجام می‌رساند. انقلاب فرانسه «سرآغاز پایان» تاریخ است. آنچه پس از این در جهان روی می‌دهد چیزی جز گسترش آرمانهای انقلاب فرانسه نیست.

است که میان انسانها پیکار درمی‌گیرد و از این پیکار کسانی پیروز درمی‌آیند که از مرگ نهراسند و در راه سروری خطر کنند. آنان که جان خویش را غریز می‌دارند شکست می‌خورند. پیروزمندان، خدایگان و شکست‌خوردگان، بنده می‌شدند مطابق تفسیر «کوزو» پیشرفت انسان از این مرحله به بعد وابسته به کوشش بنده است و بدین‌گونه آینده تاریخ به دست بندگان می‌افتد. ذهن بنده پیش از آنکه به خودآگاهی برسد از مراحل سه گانه رواقیگری و شکاکیت و آگاهی اندوهبار می‌گذرد. مرحله سوم، که همان روزگار مسیحیت است با انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون پایان می‌گیرد. ناپلئون جریانی تکامل تاریخ انسان را به فرجام می‌رساند. انقلاب فرانسه «سرآغاز پایان» تاریخ است. آنچه پس از این در جهان روی می‌دهد چیزی جز گسترش آرمانهای انقلاب فرانسه نیست.

ناپلئون مظهر روح جهانی و انسان کامل بود، ولی خرد از آن خبر نداشت. انسانیت پس از انقلاب فرانسه به سوی روزگار حکومت جهانی پیش می‌رود. روزگاری که در آن همه آدمزادگان به همکاری و همیاری یا یکدیگر زندگی خواهند کرد و دیگر از جنگ و انقلاب در جهان نشانه نخواهد

ماند. زندگی انسان از حوزه بایستگی یا ضرورت به حوزه آزادی می‌رسد. با پایان تاریخ، انسانیت به معنای دیرین خود، یعنی به عنوان عامل نفی و دگرگون کردن جهان، از میان خواهد رفت و همراه آن تقابل میان ذهن (انسان) و عین (جهان) نیز پایان می‌پذیرد.

برخی از منتقدان چپ، تکیه «کوزو» را در تفسیر فلسفه هگل به روی میل انسان به مبارزه برای ارج‌شناسی، تعبیری فاشیست‌مآبانه از فلسفه هگل دانسته‌اند. از سوی دیگر منتقدان دست راستی، تفسیر او را کوششی در آشتی دادن مادیت جدلی با فلسفه هگل و هاد دیگر می‌دانند و برخلاف رأی او معتقدند که هگل آینده تاریخ را به اراده نه بندگان، بلکه زورمندان و فرمانروایان وابسته کرده است.

نیچه انسانی را که در پایان تاریخ (دموکراسی لیبرال) به وجود می‌آید «آخرین انسان» می‌نامد و معتقد است که جوهر این موجود «بنده پیروز شده» است.

آنچه را هگل آغاز آزادی انسان می‌داند، یعنی (مبارزه برای ارج‌شناسی)، هابز آن را منشاء فلاکت انسانها تلقی می‌کند، تأکید «هابز» بر ضرورت یک حکومت قوی، به خاطر اهمیتی است که برای سرکوب «تکبر» - میل به اوج‌شناسی از دیدگاه هگل - به منظور ایجاد یک جامعه صلح‌آمیز قائل است. بنیانگذاران لیبرالیسم مدرن، هابز و لاک، درصدد ریشه‌کن کردن «تیموس» از زندگی سیاسی بودند. «تیموس» واژه‌ای یونانی است که افلاطون آن را برای توصیف بخش سوم وجود انسان - غیر از «میل» و «عقل» - بکار می‌برد که همان گرایش به «ارج‌شناسی نفس» است. پیشگامان لیبرالیسم می‌خواستند با گسترده شدن دامنه میل و عقل، «تیموس» را از میدان بیرون کنند. آنها رشد بیش از حد «تیموس» (مگالوتیما) را که در طول تاریخ به صورت تکبر شدید و سرسختانه شهریاران با تعصب مذهبی کشیشهای مبارز بروز کرده است، علت اصلی جنگها تلقی می‌کردند تعدادی از نویسندگان مهم عصر روشنگری مانند آدام فروگسون، جیمز استوارت، دیوید هیوم و منتسکیو انتقاد متفکران مستقدم لیبرالیسم را از «تکبر» آریستوکراتیک ادامه دادند. در جامعه مدنی هابز، لاک و دیگر متفکران اولیه در زمینه لیبرالیسم مدرن، انسان به چیزی جز «میل» و «عقل» نیاز دارد. به عقیده «فوکویاما» انسان بورژوا یک مخلوق کاملاً تعمدی مراحل اولیه اندیشه مدرن بود، یک

کوشش مهندس اجتماعی که درصدد ایجاد صلح در جامعه با تغییر دادن ماهیت انسانی است. اما این جامعه لیبرالی با اولیت دادن به حفظ حیات و زندگی توأم با رفاه، با به خدمت گرفتن عقل در این راه، نهایتاً رضایت انسانها را فراهم نمی‌آورد. جوامع لیبرال فراتر از تأسیس قواعدی که برای حفظ متقابل انسانها ضروری است، هیچ هدف مثبتی برای شهروندان طرح نمی‌کنند و هیچ شیوه زندگی خاصی را برتر از شیوه دیگری نمی‌دانند. در غیاب هدفهای مثبت متعالی در این جوامع، آنچه که خلاء زندگی فردی را پر می‌کند انباشت آزمندانه ثروت است. «فوکویاما» دموکراسی را چاره‌ساز این مشکل می‌داند. در جامعه‌ای که ارج‌شناسی متقابل بین انسانها بوجود آید (نظام دموکراتیک)، «تیموس» نیز در کنار «میل» و «عقل» (نظام لیبرالی) رضایت خود را باز می‌یابد. «نیچه» برجسته‌ترین منتقد جامعه لیبرال دموکراسی از دیدگاه «راست» است.

از دیدگاه این فیلسوف آلمانی، گرایش به برابر کردن انسانها و «ارج‌شناسی همگانی» (دموکراسی) نشانه پیروزی بنده در جدال تاریخی‌اش با خدایگان است. هگل و کوزو دموکراسی لیبرال را «سنتر» دیالکتیک خدایگان و بنده می‌دانند، اما نیچه می‌گوید که این جامعه بیانگر پیروزی بی‌قید و شرط بندگان است. او انسانی را که در پایان تاریخ (دموکراسی لیبرال) به وجود می‌آید «آخرین انسان» می‌نامد و معتقد است که جوهر این موجود «بنده پیروز شده» است. از نظر وی مسیحیت ایدئولوژی بنده‌هاست و دموکراسی چیزی جز مسیحیت دنیوی شده نیست. برابری تمامی انسانها در مقابل قانون در واقع تحقق آرمان مسیحی برابری همه مؤمنین در پیشگاه خداوند است. اما ایمان مسیحی به برابری انسانها در برابر خداوند، در واقع پیشداوری ناشی از کینه انسانهای ضعیف (بنده‌ها) نسبت به قوی‌ترها (خدایگان) است. از نظر نیچه، دموکراسی لیبرال به این معنی نیست که بنده‌های قبلی اکنون آزاد شده و ارباب خود شده‌اند، بلکه بدین معنی است که آزادی و رضایت خدایگان نیز از بین رفته است. او برخلاف هگل، همگانی شدن «ارج‌شناسی» را که دموکراسی‌های لیبرال سعی در تحقق آن دارند، راه حل مناسبی برای حل تضاد خدایگان و بنده نمی‌داند. در واقع او چون به نابرابری ذاتی انسانها اعتقاد دارد، «ارج‌شناسی همگانی» را اساساً ارج‌شناسی تلقی نمی‌کند و معتقد است که نتیجه این وضع از میان رفتن «تیموس» خدایگان با «ارج‌شناسی نابرابر و حقیقی» است. برای نیچه انسان جامعه دموکراتیک و مدرن کاملاً فاقد «مگالوتیما» و صرفاً متشکل از میل و عقل است. او این موجود را «آخرین انسان» می‌نامد، چرا که این موجود دیگر فاقد «تیموس حقیقی» یعنی وجه مشخصه انسان است. او دیگر

آرمانهای بزرگ و قدرتمند ندارد و تنها در فکر ارضای نیازها و امیال کوچک خود است. «فوکویاما» معتقد است که برخلاف تصور «نیچه»، دموکراسی لیبرال «مگالوتیما» را از بین نمی‌برد بلکه آن را از لحاظ روابط بین انسانها در مجاری صلح‌جویانه تری قرار می‌دهد؛ مهمترین عرصه بروز «مگالوتیما» در جوامع لیبرال فعالیتهای اقتصادی است. رفتار کارفرمایان (کارآفرین‌ها) در جوامع صنعتی را نمی‌توان با

فوکویاما می‌نویسد: ناخدایان کشتی صنعت و تجارت، علی‌رغم اینکه در جستجوی پول و ثروت مادی بیشتر هستند، اما هدف نهائی‌شان مصرف شخصی نیست، بلکه نشان دادن برتری‌ها و قدرت بیشتر است.

انگیزه‌های سودجویی شخصی و ارضای نیازها و امیال مادی (بیولوژیک) توضیح داد. این ناخدایان کشتی صنعت و تجارت، علی‌رغم اینکه در جستجوی پول و ثروت مادی بیشتر هستند، اما هدف نهائی‌شان مصرف شخصی نیست، بلکه نشان دادن برتری‌ها و قدرت بیشتر است. فوکویاما رقابت‌های شدید در زمینه‌های گوناگون، از رقابت‌های علمی و تحقیقی گرفته تا فعالیت‌های هنری و ورزشی و حتی سیاسی در دموکراسی لیبرال را عرصه بروز صلح‌آمیز «مگالوتیما» می‌داند.

منابع:

- فلسفه هگل / ر. ت. سنس / ترجمه حمید عنایت / انتشارات خوارزمی
- شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل / جان پلانستر / ترجمه دکتر حسین بشیریه / نشر نی
- خدایگان و بنده / هگل - کوزو / ترجمه حمید عنایت / انتشارات خوارزمی
- نیچه و خاستگاه مفهوم مدرنیسم / رابرت ب. پی‌بین / ترجمه محمدسعید حیایی‌کاشانی / فصلنامه ارغنون شماره ۳
- عقل در تاریخ / هگل / ترجمه حمید عنایت / انتشارات دانشگاه صنعتی، تهران ۱۳۵۶
- در شناخت اندیشه هگل / روزه گارودی / ترجمه باختر پرهام / انتشارات آگاه
- پایان تاریخ و آخرین انسان / دکتر موسی غنی‌نژاد / اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۶۴ - ۶۳
- ادامه دارد